



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۴ بهمن ۱۴۰۴

مصادف با: ۴ شعبان ۱۴۴۷

جلسه: ۲۶

موضوع کلی: قاعده نفی ظلم

موضوع جزئی: قلمرو قاعده - جهات مختلف مؤثر در تعیین قلمرو - مروری بر مباحث گذشته -

بررسی تأثیر جهت سوم - انواع ظلم و عدل در ادله - ۱. در آیات

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در بررسی جهت سوم از جهات مؤثر در تعیین قلمرو قاعده نفی ظلم بود؛ جهت سوم با ملاحظه انواع عدل و ظلم بررسی می‌شود. ما گفتیم عدل و ظلم واقعی، عدل و ظلم شرعی، عرفی، ارتکازی عقلانی و عقلی داریم. قهراً برای اینکه ببینیم هر یک از این انواع در کدام یک از ادله اراده شده یا می‌تواند اراده شده باشد، باید اینها را در لابه‌لای ادله و با ملاحظه ادله جستجو کنیم؛ ولی گفتیم به نظر می‌رسد عدل و ظلم شرعی نمی‌تواند در خطابات شارع مقصود باشد. دلیل آن هم لغویت و چه‌بسا دُور و امثال اینها باشد. اینها به حسب ادله فرق می‌کند.

انواع ظلم و عدل در ادله

اجمالاً عدل و ظلم شرعی مقصود نیست. یک وقت منظور از عدل و ظلم شرعی، عدل و ظلم مستنبط از ادله است، یعنی همان عدل و ظلم کاشف؛ یعنی کاشف از عدل و ظلم واقعی، آنها می‌شود مکشوف. این مکشوف یک وقت همان عدل و ظلم واقعی است، یک وقت عدل و ظلم عقلی؛ یعنی آنچه که به عنوان عدل و ظلم شرعی شناخته می‌شود، در واقع ارشاد به همان حکم و درک عقل است. بنابراین به یک معنا می‌توانیم بگوییم عدل و ظلم شرعی از این بحث کنار می‌رود. لذا بحث عمدتاً حول عدل و ظلم واقعی و عرفی دُور می‌زند. عدل و ظلم ارتکازی عقلانی هم به یک معنا می‌تواند به همان عدل و ظلم عقلی برگردد یا یک مقداری دایره‌اش از آن وسیع‌تر باشد. عدل و ظلم عقلی هم همان حسن و قبح است. در میان این انواع پنج‌گانه، عمدتاً سه دسته هستند که مدنظر هستند: عدل و ظلم واقعی، عدل و ظلم عرفی به معنای عام، عدل و ظلم ارتکازی عقلانی که این هم می‌تواند نام عرفی بر آن نهاده شود یا می‌تواند متمایز از آن باشد.

ما از این منظر، ادله را مرور می‌کنیم تا ببینیم ادله‌ای که به نوعی می‌تواند مستند این قاعده باشد، ناظر به کدام یک از این انواع مورد اشاره است. ادله متعددی بر قاعده می‌توان اقامه کرد؛ تقریباً شش یا هفت دلیل گفتیم.

نوع ظلم و عدل در آیات

دلیل اول، آیات بود؛ گفتیم آیات دو بخش دارد. بخش اول آیاتی است که بالمطابقة دلالت بر قاعده دارد؛ بخش دوم آیاتی است که بالالتزام یا بالتضمن از آنها می‌توانیم بهره بگیریم. در بخش اول چند دسته قابل ذکر است.

بخش اول آیات

دسته اول

دسته اول آیاتی است که براساس آنها خداوند تبارک و تعالی عادل معرفی شده، لذا براساس عدل، امور را تدبیر می‌کند و

براساس عدل، تشریع و قانون گذاری دارد؛ یعنی امر و نهی او، دستورات و نواهی او، همگی در چهارچوب عدل و حق و قسط است یا به تعبیر دیگر عاری از ظلم است. مثل آیه: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». این آیه عالم تشریع را بر مبنای عدل توصیف می کند. شاید این آیه بیشتر به حوزه تشریع ناظر است: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

این دسته از آیات چون در مقام تبیین فعل و وصف خداوند قرار هستند، ناظر به عدل و ظلم واقعی است. اینکه می فرماید «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»، کلمه پروردگار تو تمام شده از حیث صدق و عدل. این عدل، عدل واقعی است؛ وقتی در مورد دستورات خدا، کلمات خدا، تشریع خداوند تبارک و تعالی سخن می گوید به گونه ای که هیچ چیزی نمی تواند کلمات خداوند را تغییر بدهد، این ناظر به عدل واقعی است؛ نفی ظلم واقعی می کند از کار خداوند، چه در عرصه تکوین و چه در عرصه تشریع.

دسته دوم

دسته دوم از بخش اول، آیاتی است که به طور کلی ظلم را از خداوند نفی کرده است؛ دسته اول می گوید می گوید خداوند عادل است، اما این دسته می گوید خداوند ظالم نیست. چند آیه هم برای این دسته نقل کردیم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»، «وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»؛ اینکه خداوند به اندازه مِثْقَالَ ذَرَّة ای ظلم نمی کند یا به بندگان خداوند ظلم نمی شود یا «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا»، این آیات ناظر به ظلم واقعی است؛ یعنی خداوند به هیچ کسی ظلم نمی کند؛ اینکه ظلم نمی کند، یعنی آنچه که به حسب واقع ظلم است. بالاخره ما ظلم و عدل را مسلماً می توانیم با وصف واقعی بودن بشناسیم؛ عدل واقعی، ظلم واقعی، با هر معیاری که ظلم و عدل واقعی را مورد نظر قرار بدهیم، این دارد خداوند را از آن مبرا می کند و می گوید خداوند ظالم نیست و ظلم نمی کند.

سؤال:

استاد: ما قبلاً هم ظلم واقعی را معنا کردیم؛ یعنی آنچه که به حسب واقع ظلم محسوب می شود. اگر ما برای چیزی در این عالم یک حقی قائل باشیم و آن حق رعایت شود، این عدل است. اگر آنچه که به عنوان موضع او شناخته می شود رعایت شود، این عدل است و تجاوز از آن ظلم محسوب می شود. این حق یا شایستگی که دارد برای بهره مندی از حقش، بالاخره له فی عالم نفس الامر، نه در عالم اعتبار، بگوئیم ولو عندالله. این می شود ظلم یا عدل واقعی؛ بالاخره نه اعرف از خداوند به حقوق اشیاء وجود دارد و نه اعرف از خداوند به توانایی ها و توانمندی ها و شایستگی ها و استعدادها و موجودات ... اینجا لازم نیست؛ وقتی که از خداوند نفی ظلم می شود، این نفی هم در عرصه تکوین و هم تشریع واقعی است، ولی وقتی از ما عدل و ظلم می خواهد و امر به عدل و احسان می کند؛ ما آنجا باید بدانیم که چه چیزی عدل و چه چیزی ظلم است؛ مثل تکالیف دیگری که بر عهده ما گذاشته می شود. وقتی می گوید خداوند در عالم تکوین ظلم نمی کند و براساس عدل رفتار می کند. ما باور پیدا می کنیم به اینکه خداوند عادل است و ظالم نیست؛ عادل است یعنی چه؟ یعنی به حسب واقع عادل است، به حسب واقع ظالم نیست ... معاد یعنی عالم رسیدگی به حساب و پاداش و مجازات؛ ما باید پاداش و مجازات را بر مبنای موافقت و مخالفت مقررات بشناسیم. وقتی به سراغ مقررات می رویم، آنگاه پای فهم و درک ما از ظلم و عدل می تواند به وسط بیاید.

بنابراین آنچه که در این دسته آیات می‌بینیم، یعنی نفی ظلم از خداوند یا اثبات عدل برای او، می‌گوییم خداوند تبارک و تعالی عادل است، هم در تکوین و هم در تشریع واقعاً. آنها شبهاتی است که در ذیل عدل الهی مطرح می‌شود؛ شبهات زیادی است و کم نیست. آنها الان محل بحث ما نیست ... ما می‌گوییم خداوند تبارک و تعالی عادل است؛ یعنی به حسب واقع عادل است؛ یعنی معرفت کامل به اشیاء و امور دارد، استعدادهای آنها را می‌شناسد و آنها را در موضع خودش در عالم تکوین قرار داده، ولو اینکه من بعضی از آنها را درک نکنم؛ ممکن است من شرور را در این عالم تصور کنم که ظلم است. اینکه ما چه توجیهی می‌کنیم که با فهم منطبق کنیم، این مسئله دیگری است. اما اصل این مسئله روشن است؛ می‌گوییم خداوند در این عالم به هر موجودی به اندازه استعدادش بهره‌ای عطا کرده و زمینه بهره‌مندی بیشتر او را هم فراهم کرده است؛ «وضع کل شیء فی موضعه» یا «اعطاء کل ذی حق حقه» این به حسب واقع رعایت شده است. خداوند واقعاً عادل است و ظالم نیست؛ این هم عرصه تکوین را دربرمی‌گیرد و هم عرصه تشریع.

دسته سوم

دسته سوم آیاتی است که به عدل و احسان دستور داده است؛ مثل «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».^۱ اینکه می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»، این نمی‌تواند منظور عدل و ظلم شرعی باشد که در جلسه قبل هم گفتیم؛ اما آیا این می‌تواند عدل و ظلم واقعی باشد؟ یعنی خداوند تبارک و تعالی امر می‌کند به عدل و احسان واقعی، یعنی آنچه که به حسب واقع عدل شمرده می‌شود یا نهی می‌کند از ظلم واقعی یا اینکه نهی می‌کند از ظلم، چه ظلمی؟ چه چیزی ظلم است و چه چیزی ظلم نیست؟ این در واقع یک مقداری جای بحث دارد. آنجایی که می‌فرماید خداوند امر به عدل و احسان می‌کند، یعنی آنچه که شما از ادله شرعی می‌فهمید به عنوان عدل و ظلم یا آنچه که عقل شما درک می‌کند یا آنچه که در ارتکاز شماست یا آنچه که غالب مردم می‌گویند، منظور از این عدل و ظلم چیست؟ عدل و ظلم عرفی هم که می‌گوییم، به دو شکل می‌توان تفسیر کرد؛ یک وقت می‌گوییم عدل و ظلم به حسب فهم عرف که این در زمان‌ها و مکان‌های مختلف می‌تواند متفاوت شود؛ یک چیزی در یک دوره و عصری مصداق ظلم باشد و در عصر دیگر مصداق ظلم نباشد؛ یک وقت می‌گوییم همان عدل و ظلم ارتکازی عقلانی، یعنی آنچه که به عنوان عدل و ظلم در ارتکاز عقلا من دون ملاحظه الزمان و المكان وجود دارد؛ آنچه که عقلا آن را به عنوان ظلم می‌شناسند و لایتغیر بتغییر الزمان و الامکنه. این دو خیلی مهم است که منظور چیست. مسلماً اگر عدل و ظلم واقعی هم مقصود باشد، به اعتبار اینکه آن مکشوف واقع می‌شود، یعنی ما یک کاشفی داریم که از عدل و ظلم واقعی کشف می‌کند، مثل حجج که اینها در واقع ما را راهنمایی و دلالت می‌کند و کاشف هستند از آن احکام واقعی. پس در «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» یعنی آنچه که عدل و احسان محسوب می‌شود ولی عدل و احسان به حسب درک مردم؛ عدل و احسان واقعی بما هو واقعی منظور نیست؛ عدل و احسان شرعی به آن معنا مقصود نیست. عدل و ظلم عقلی هم قضایا و گزاره‌هایش معلوم و محدود به چند قضیه است. اینکه ظلم قبیح و عدل حسن است؛ آن وقت بگوییم باید‌ها و نبایدهای عقل عملی همگی از این قبیل است؛ آن اشتراکاتی دارد با عدل و ظلم ارتکازی عقلانی. یعنی مسلماً اینجا عدل و ظلم شرعی منظور نیست؛ چون لغویت یا دور پیش می‌آید و عدل و ظلم واقعی بما

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

هو واقعی هم مقصود نیست. اگر هم مقصود باشد، به عنوان اینکه مکشوف یک کاشفی باشد.

سؤال:

استاد: تازه شرعی هم که بگوییم، ... مثل حکم واقعی؛ ... تنظیر می‌کنم؛ خداوند تبارک و تعالی مجموعه‌ای از مقررات را در لوح محفوظ ثبت و مقرر کرده است. ... بالاخره یک امری واقعی دارد و آن معلوم است؛ آن می‌شود حکم واقعی ولو اساسش اعتبار است. اگر ما یک دلیل عقلی یا شرعی هم داشته باشیم که به واسطه آن یک حکمی را استنباط یا استکشاف کنیم، می‌گوییم این کاشف از آن است؛ این می‌شود کاشف و آن می‌شود مکشوف. اینجا هم همینطور است. بالاخره عدل و ظلم واقعی یک حقیقی دارد؛ یعنی اینطور نیست که این یک صرف اعتبار باشد که هیچ اساسی نداشته باشد؛ به حسب واقع، ما هر تعریفی برای عدل و ظلم کنیم، این یک واقعییتی دارد که ما با طرق متعارف باید آن را کشف کنیم. یعنی با ابزارهایی که در اختیار داریم، این ابزارها یک وقت عقل است و یک وقت بیان شارع به این معنا که به ما مصداق بدهد، یعنی چه چیزی مصداق عقل و چه چیزی مصداق احسان و چه چیزی مصداق ظلم است. اینها همه مکشوف می‌شوند بالنسبه به این اموری که گفتیم.

وقتی خداوند امر به عدل و احسان می‌کند، معلوم است که مخاطب او «ناس» است. آیا «ناس» به عدل و ظلم واقعی دسترسی دارند؟ ندارند، الا الاوحدی من الناس؛ معصوم باشد، حقایق برای او مکشوف است. اما غیر از آنها چطور؟ معلوم نیست. ما باید با ابزارهایی که در اختیار داریم، باید عدل و ظلم واقعی را کشف کنیم. لذا «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» در واقع نمی‌گوید إِنْ اللَّه يَأْمُر بِالْعَدْلِ الْوَاقِعِي وَالْإِحْسَانِ الْوَاقِعِي یا نمی‌گوید بِالْعَدْلِ الشَّرْعِي، بلکه إِنْ اللَّه يَأْمُر بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ، خداوند شما را به عدل حکم می‌کند؛ پس معلوم می‌شود این عدل باید یک چیزی باشد که برای مردم روشن باشد.

سؤال:

استاد: آن را نفی نکردم؛ آن چیزی که نفی شده، واقعی است ... اینجا در دسته سوم (حالا روایات هم همینطور است؛ چون ما بر همین وزان، روایات را به هفت دسته تقسیم کردیم و به صورت تک‌تک سراغ روایات نمی‌رویم) نمی‌تواند منظور عدل واقعی باشد یا آنهایی که نهی از ظلم می‌کند نمی‌تواند ظلم واقعی باشد، نمی‌تواند شرعی باشد. اما آیا عرفی به معنای ما شاع بین الناس که یختلف بحسب اختلاف الازمنة و الامكنة یا آن ارتکاز عقلانی یا عقلی که گزاره‌های آن، گزاره‌های محدودی است، اینکه ظلم قبیح است و عدل حسن؛ اما به حسب مصادیق، ... حالا ما فعلاً وارد مصادیق نشدیم.

پس دسته سوم از بخش اول آیات، ضمن اینکه دلالت بر عدل در عرصه تشریع بالالتزام می‌کند، اما به حسب دلالت مطابقی خود عدل مأمور به و ظلم منهی عنه است. آن بخشی که بالالتزام فهمیده می‌شود، چون به خدا منتسب است، روشن است؛ یعنی خداوند به حسب واقع عادل است، در عالم تکوین و تشریع هم عادل است. اما ما را که امر می‌کند، به چه نوع عدلی است؟ بالاخره گفتیم شرعی و واقعی کنار می‌رود؛ هر یک از این سه نوع می‌تواند: عقلی، ارتکازی عقلانی، عرفی باشد. اینها با همدیگر اختلاف دارد؛ وقتی می‌گوییم عرفی، منظور چیست؟ همین جا بین آقایان در فهم این مسئله اختلاف وجود دارد؛ گاهی تعبیر عرفی به کار می‌برند اما مقصودشان همان ارتکازی عقلانی است. یک وقت می‌گویند عرفی، ... کأن در هر عصری مصادیق ظلم و عدل را عرف و مردم معین می‌کنند و این موجب اختلاف می‌شود.

دسته چهارم

دسته چهارم که ریشه‌های ظلم و ستم را از خدا نفی می‌کند که خدا نه جاهل است و نه اهل ترس، این هم معلوم است که در مقام نفی ریشه‌های ظلم واقعی از خداوند تبارک و تعالی است.

بحث جلسه آینده

بخش دوم آیات که آنها هم سه دسته هستند را جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»